



خمس سرمایه و منافع شرکت‌ها

سید محسن طباطبائی *

چکیده

خمس از احکام ضروری دین مبین اسلام است که فقیهان شیعه و سنی با استناد به آیه ۴۱ سوره مبارکه انفال و سنت نبوی و اجماع فریقین، آن را پذیرفته‌اند؛ با وجود این، در مصداق‌های آن اختلاف وجود دارد، به‌ویژه منافع کسب که فقط عالمان شیعه امامیه براساس ظهور آیه و روایات معتبر ائمه معصومین علیهم‌السلام به آن فتوا داده‌اند.

پرداخت خمس سرمایه و سود حاصل از آن واجب است. از آنجاکه برخی از شرکت‌ها و مؤسسات دارای شخصیت حقوقی مستقل هستند، ظاهر آن است که حکم فوق درباره آنها نیز جاری گردد؛ این تسری دو دلیل دارد: یکی تنقیح مناط در حکم وجوب خمس و دائرمدار ملکیت و منفعت دانستن آن؛ و دیگری توجه به حکم وضعی و حق مالی که شارع مقدس در منافع قرار داده و بدیهی است که احکام وضعی مشروط به اهلیت و عقل و بلوغ نیست.

البته تمسک به این روش در صورتی است که از اختیارات ولی فقیه چشم‌پوشی شود؛ وگرنه، حاکم جامعه اسلامی اجازه دارد همانند اخذ مالیات که در همه جوامع مرسوم است، از شرکت‌ها و مؤسسات، خمس سرمایه و سود سالانه آنها را دریافت کند.

کلیدواژگان: خمس، شخصیت حقوقی، شرکت، سرمایه، منافع.

مقدمه

خمس یکی از احکام ضروری دین اسلام است که به صراحت در قرآن کریم مطرح شده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْتُم بِاللهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾:

بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر به خدا ایمان آورده‌اید و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه نازل کردیم و خداوند بر هر چیزی تواناست (انفال: ۴۱).

بزرگان فقه شیعه تاکنون موارد و متعلقات خمس را در ارتباط با مکلف عادی و فرد حقیقی بررسی کرده‌اند، اما گستره موضوعات و حضور فراوان شخصیت حقوقی در نظامات اداری و اقتصادی، سؤالات فراوانی را به وجود می‌آورد که از آن جمله، مسئله خمس شخصیت حقوقی است.

آیا شرکت‌های بزرگ و مؤسسات مختلفی که با تنوع اهداف و تفاوت ساختارهایشان، در موضوع «سرمایه و منافع» مشترک‌اند و نظام مالی و اقتصادی وسیعی را به وجود آورده‌اند، از خطاب قرآن کریم معاف‌اند؟ آیا عموم کلام معصوم علیه السلام، که فرمودند: «فی کلِّ ما أفاد الناس من قلیل أو کثیر»، شامل حال این شرکت‌ها و مؤسسات نمی‌شود؟

در این پژوهش ابتدا خمس سود و منافع شرکت‌ها و مؤسسات، سپس حکم سرمایه آنها و در پایان، اشکالات و تأملات این نظریه بررسی خواهد شد.

متأسفانه، به علت جدید بودن موضوع، اقوال و نظرات چندانی از فقیهان پیشین در این زمینه وجود ندارد و فقط نظرات برخی از معاصران با چند استفتاء به دست آمده است؛ همین امر، اظهار نظر قطعی را با احتمال و احتیاط همراه می‌سازد.

۱. خمس سود و منافع شرکت‌ها

۱-۱. بررسی مسئله

قول مشهور فقیهان امامیه، وجوب خمس منافع کسب است که بر ظهور آیه معروف خمس و نص صریح روایات متعدد معصومین علیهم‌السلام تکیه دارد. پرسش مهم این مقاله، شمول این ادله بر سود شرکت‌ها و مؤسسات است. برای پاسخ به این پرسش، لازم است به سه مسئله توجه شود:

الف. مبنای فقهی در مشروعیت شخصیت حقوقی؛

ب. شخصیت حقوقی داشتن شرکت یا مؤسسه؛

ج. شمول ادله خمس بر شخصیت حقوقی.

در مسئله نخست -گرچه مستقیماً به موضوع این مقاله مرتبط نیست و باید در جای خود بررسی شود - به نظرات بسیاری از متأخران می‌توان اشاره نمود که با استناد به ارتکاز عرف و عقلا، شخصیت حقوقی را هم‌رتبه افراد حقیقی و حتی، در مواردی، قوی‌تر از آنها می‌دانند (منتظری، ۱۴۰۶ق: ص ۳۸۹).

از دیدگاه برخی از آنان، در شریعت اسلامی احکامی دیده می‌شود که فقط با پذیرش اجمالی یا تفصیلی شخصیت حقوقی سازگار است؛ بیت‌المال، موقوفات، مسجد و دولت از این قبیل اند (زرقاء، ۱۹۶۷م: ص ۱۸۳). البته، استفاده از این شواهد برای توسعه در مصادیق شخصیت حقوقی و احکام آنها، از طریق قیاس و استحسان نیست، بلکه به آن «استثناس» می‌گویند (سبحانی، ۱۴۲۰ق: ص ۳۹۵) و نیازمند دقت و توجه در اطلاعات معاملات یا ادله وقف است (هادوی تهرانی، ۱۳۷۵: ص ۸۵).

البته، اگر با دقت فلسفی به این مسئله توجه شود، باید گفت که آثاری مانند ملکیت، اعتباری هستند و برای تحقق نیازمند موضوع حقیقی نیستند و اعتبار عرفی موضوع کفایت (مطهری، ۱۳۸۴: ص ۹۴)؛ همان‌گونه که برخی فقیهان در اثبات ملکیت برای عنوان زکات و مسجد استدلال کرده‌اند (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۷ق: ج ۴، ص ۱۸۱؛ همان: ج ۱، ص ۲۶۹).

برخی نیز باتوجه به آثار عملی و مصالح اجتماعی‌ای که بر قبول شخصیت حقوقی مترتب است، آن را در دایره اختیارات ولی فقیه می‌دانند (حائری، ۱۳۶۸: ص ۸۰).

درارتباط با مسئله دوم (که بحثی صغروی است و شخصیت حقوقی داشتن شرکت‌ها را بررسی می‌کند) در قوانین کشورمان آمده است که بعضی از شرکت‌های تجاری (عبادی، ۱۳۹۲: ص ۶۰) و برخی از مؤسسات غیرتجاری پس از طی تشریفات ثبتی،^۱ موقوفات^۲ و کلیه تشکیلات دولتی به محض ایجاد^۳ دارای شخصیت حقوقی مستقلی هستند که به شخصیت افراد بستگی ندارد. در قانون مدنی دیگر کشورها مانند عراق (ماده ۴۷) مصر و لیبی (ماده ۵۲)، فرانسه و انگلیس نیز شخصیت حقوقی به رسمیت شناخته شده است (قسطو، ۱۹۷۷م: ص ۴۵-۵۸).

این مسئله در احکام فقهی نیز تأثیر متناسب خود را داشته است؛ زیرا فقیهان در مواردی که زبان شرکت سهامی بیش از مقدار تعهد صاحبان سهام باشد، آنان را مسئول ادای دین نمی‌دانند و در نتیجه، اموال شرکت بین طلبکاران تقسیم می‌شود و در صورت عدم کفایت، حکم افلاس شرکت صادر می‌شود و چیزی برعهده افراد و سهام‌داران نیست (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۹: ص ۴۴۸).

بنابراین، با فرض قبول شخصیت حقوقی برخی از شرکت‌ها و مؤسسات، وارد مسئله سوم می‌شویم.

۱-۲. شمول ادله خمس نسبت به شخصیت حقوقی

درباره تطبیق ادله خمس بر منافع شخصیت حقوقی دو بیان وجود دارد:

بیان نخست آن است که ادله ثبوت خمس در اموال و منافع، حکمی وضعی را بیان می‌کند که دائرمدار شخصیت حقیقی و قابلیت مکلف برای خطابات شرعی نیست؛ بلکه تنها «ملکیت و منفعت» است که برای شارع اهمیت داشته و خمس را بر مطلق غنائم و منافع واجب نموده است: فارغ از اینکه منتفع، انسان باشد یا غیر انسان؛ دارای صلاحیت خطاب باشد یا نه.

این مبنا دارای شواهد پرشماری در ابواب مختلف فقهی و کاملاً براساس بنای عقلاست؛ زیرا در زندگی اجتماعی نیز شخصیت داشتن مالک و صلاحیت تصرف و طرف معامله قرار گرفتن نقش اساسی را برعهده دارد؛ حتی اگر این شخصیت کاملاً اعتباری باشد و ایفای نقش مالکانه توسط افراد متصدی و مرتبط با آن صورت گیرد.

بنابر قبول دو مسئله نخست، در نمونه‌هایی مانند شرکت‌های سهامی که ملکیت شرکت نسبت به سرمایه و منافع، کاملاً مستقل از سهام‌داران، و مسئولیت ایشان نیز محدود به میزان سهامی است که خریده‌اند (عبادی، ۱۳۹۲: ص ۷۱) موضوع لازم برای تحقق حکم وضعی حاصل است و بدون آنکه بر مخاطب بودن شخصیت حقوقی تمرکز کنیم، متوجه «بدهی و دین شرکت» در برابر صاحبان خمس می‌شویم که باید توسط مدیران مربوط پرداخت شود.

بیان دوم نیز، که در ادامه همین استدلال مطرح می‌شود، براساس استثناس و تنقیح مناط در موضوعات است (سبحانی، ۱۴۲۰: ص ۳۹۶)؛ زیرا امثال ناس، تاجر و رجل در ادله خمس مصادیق قابل فهمی برای مخاطبان معاصر شارع هستند و حیثیت تقییدیه ندارند. چنانچه ارتکاز عقلایی وسیع‌تر از موضوع حکم باشد، حکم شارع را به دیگر مصادیق هم می‌توان تطبیق نمود؛ همان‌گونه که هیچ فقیهی پاسخ‌های معصومین علیهم‌السلام درباره فرد و جنس و زمانی خاص را به همان موضوعات منحصر نمی‌داند، مگر آنکه دلیلی بر اختصاص وجود داشته باشد.

این بیان نیز مؤیدات گوناگونی دارد که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

۳-۱. وضعی بودن تعلق خمس

باتوجه به اهمیت این مبنا در بحث پیش‌رو، لازم است با مروری بر مباحث گوناگون، سخنان و ادله مرتبط با آن را بررسی کنیم.

در میان بزرگان فقه، اختلاف دیدگاه مهم و مؤثری درباره کیفیت تعلق خمس و چگونگی اعتبار آن نزد شارع مقدس دیده می‌شود. این مبنا در گذشته آثار و پیامدهای

عملی چندانی نداشته و برخی فقط از حیث علمی و نظری به آن توجه می‌کرده‌اند ولی با ظهور شخصیت حقوقی و تأثیر اساسی این بحث در احکام و الزامات آن، آثار عملی و پیامدهای کاربردی فراوانی پیدا کرده است.

در نظر بسیاری از فقیهان، خمس صرفاً حکمی تکلیفی نیست بلکه متضمن حکمی وضعی درباره وجود حق مالی یا ملکیت صاحبان خمس نسبت به آن است. آنان دلایل متعددی بر این موضوع مطرح کرده‌اند: مثلاً مفاد ادله خمس که این حکم را با عنوان تملیک برای خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم‌السلام معرفی می‌کند یا روایاتی که تعبیر «لی و لنا و فیه حقنا» دارد یا آنهایی که خمس را برای اهل بیت علیهم‌السلام عوض زکات دانسته است؛ واضح است که این بیانات با حقوق مالی و حکم وضعی تناسب دارد.

از دیدگاه برخی از معاصران، این موضوع، به دلیل شدت وضوح و اصل مسلم بودن نزد اصحاب، چندان مورد تصریح قرار نگرفته است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ص ۳۲۳).

۱-۳-۱. معیار حکم وضعی

در کوتاه‌ترین بیان، حکم وضعی را می‌توان چنین تعریف کرد: «هر حکم شرعی که حکم تکلیفی نباشد، وضعی است» (مشکینی، ۱۴۱۶ق: ص ۱۲۱). با وجود این، مهم‌تر از تعریف حکم وضعی، اتخاذ مبنا در اصالت یا تبعیت آن است؛ به این معنا که آیا حکم وضعی، مستقلاً قابل جعل و انشاست یا همواره باید نخست حکم تکلیفی مانند وجوب نفقه از جانب شارع جعل شود تا به تبع آن حکم وضعی مثل زوجیت، از آن انتزاع گردد؟

در این زمینه قول مسلمی نزد فقیهان وجود ندارد ولی امام خمینی رحمته‌الله در بیان معیار حکم وضعی به نکته مهمی اشاره کرده است:

«حکم وضعی، جعلی است که در پی امور اعتباری یا تکوینی رخ می‌دهد: مانند ضمان ید و اتلاف که مترتب بر استیلائی عدوانی بر مال دیگران است یا حق سبق و تحجیر که مترتب بر نفس عمل سبق و تحجیر است یا ملکیت که مترتب بر عمل احیا و حیا است و مانند آن» (۱۳۸۵: ص ۱۲۰).

با توجه به این نکته کلیدی، از آنجا که ملکیت یکی از امور اعتباری است، تعلق خمس که بر تملک غنائم و منافع مترتب است، حکمی وضعی خواهد بود. از سوی دیگر، با توجه به مفاد آیه شریفه خمس (فان لله خمس) ملاک را در آن نیز می‌یابیم، زیرا حرف لام در لله (خمس آن برای خداست) افاده ملکیت تکوینی یا اختصاص حقیقی دارد و آنچه به تبع این امر جعل شود، حکمی وضعی است. در بحث ما، تعلق خمس نمونه‌ای از این موضوع است و لزوم ادای خمس بر آن مترتب می‌گردد.

در مستند الشیعة، ضمن بحث جواز تأخیر ادای خمس تا پایان سال، آمده است:

«تحقیق آن است که ثبوت حق صاحبان خمس در باقیمانده خرج سال، امری واقعی است و نیازی به علم صاحب اموال ندارد، همین که نزد خدای متعال ثابت شده باشد کافی است، چرا که تعلق این حق، امری وضعی است و نیازی به علم مکلف ندارد (نراقی، ۱۴۱۵ق: ص ۷۸).

همچنین، فقیهان در بحث خمس معدن و وجوب آن بر عموم استخراج‌کنندگان، حتی در صورت فقدان بعضی از شروط تکلیف، فرموده‌اند: «أدلة وجوب الخمس فی المعادن تفید أنّ هذا الحكم إنّما هو وضعی لا یتفاوت فیہ الأمر بالنسبة إلی البالغ، و غیره، و المسلم، و غیره» (محقق داماد، ۱۴۱۸ق: ص ۴۰۷؛ بروجردی، ۱۴۲۳ق: ص ۳۵۳).

همان‌گونه که معروف است، مرحوم سلالر به واجب نبودن خمس در زمان غیبت و اختصاص ادله خمس به زمان حضور قائل بود. فقیهان در نقد مبنای ایشان گفته‌اند: «ادله خمس بیانگر حکمی قانونی و تشریحی وضعی است و قول به سقوط آن در دوران غیبت، از اعتبار ساقط است» (میلانی، ۱۳۹۵ق: ص ۲۲۹).

آنچه گفته شد، مواردی از تصریح به وضعی بودن حکم خمس بود. در ادامه به ابواب و ادله بیشتری خواهیم پرداخت.

۱-۳-۲. تعریف خمس

نخستین چیزی که در ابتدای هر بحث مورد توجه قرار می‌گیرد، تعریف موضوع است.

بزرگان فقه خمس را نیز همانند دیگر موضوعات شرعی تعریف کرده‌اند؛ اما ملاحظه‌ای که در بیشتر این تعریف‌ها وجود دارد، ذکر برخی از قیود غیرضروری مانند «لبنی‌هاشم، فی مال مخصوص، بالأصالة، عوض عن الزکاة و اکراماً لهم» است که نه جنس و فصل حقیقی، بلکه از قبیل بیان مصرف و حکمت و دیگر عوارض هستند.

با وجود این، از کلمات بنیادینی که بسیاری از فقیهان برای تعریف خمس استفاده کرده‌اند، «حق مالی» است. این تعبیر مختصر و مفید را می‌توانیم در آثار پرشماری همچون دروس (شهید اول، ۱۴۱۷ق: ص ۲۵۸)، مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ص ۴۵۷)، مدارک (موسوی، ۱۴۱۱ق: ص ۲۵۹)، غنائم الأيام (میرزای قمی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۷۹)، محاضرات (میلانی، ۱۳۹۵ق: ص ۷)، ریاض المسائل (طباطبائی، ۱۴۱۸ق: ص ۲۲۷)، مستند الشیعة (نراقی، ۱۴۱۵ق: ص ۵)، کنز العرفان (فاضل مقداد، ۱۴۲۵ق: ص ۲۴۸)، جواهر الکلام (صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ص ۲)، اسس التقوی (کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق: ص ۱۳۲)، سداد العباد (بحرانی، ۱۴۰۵ق: ص ۲۱۲)، کتاب الخمس (انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۲۱)، مصباح الفقیه (همدانی، ۱۴۱۶ق: ص ۵) و بسیاری از معاصران دیگر مشاهده کنیم. از این تعبیر می‌توانیم چنین استفاده کنیم که خمس نیز مانند دیگر حقوق مالی در نظر گرفته می‌شود و تعلق خمس به اموال، حکمی وضعی است و همانند دیگر دیون، دائرمدار صلاحیت خطاب و اهلیت تکلیف نیست.

۱-۳-۳. توصلی بودن خمس

یکی از ابوابی که می‌تواند در مطلب موردنظر ما مفید باشد، بحث از تبعدی یا توصلی بودن خمس است. می‌دانیم که تقسیم تبعدی و توصلی فرع آن است که قصد قربت در امتثال امر اخذ شده باشد یا خیر؛ این فرع بر تکلیفی بودن یک حکم است و گرنه در جایی که حکمی وضعی باشد، امر و تکلیفی در بین نیست تا سخن از تبعدی یا توصلی بودنش به میان آید.

فقیهان با اشاره به این نکته در تعیین تبعدی یا توصلی بودن خمس فرموده‌اند:

«انّ مقتضى غير واحد من أدلة باب الخمس من الآية و الروايات أنّ تعلق الخمس بالمال تعلق وضعى على نحو الإشاعة أو الكلى فى المعين، و هو غير منقسم إلى التبعديّة و التوصلية، إذ المقسم لذلك هو الأوامر لا الوضعيات، و بعد ذلك يكون الأمر بأداء مال الغير - دينا أو عينا - توصليا ثابتا ذلك بالضرورة من الشرع» (حائرى يزدى، ۱۴۱۸ق: ص ۸۸۸).

نکته ظریفی که در کلام محقق حائری رحمته الله مطرح شد، تفکیک بین تعلق خمس و ادای آن است. او با استفاده از مفاد ادله خمس (که در ادامه به تفصیل مطرح خواهد شد) اصل تعلق خمس به اموال و منافع را حکمی وضعی دانست که در نتیجه، جایی برای بحث از تبعدی یا توصلی بودنش باقی نمی ماند؛ اما ادای آن مستفاد از اوامر شرعی است که از دیدگاه او، از سنخ واجبات توصلی است. در بحث ما نیز اصل تعلق خمس بر اموال و منافع شرکت، حکم وضعی است اما ادای آن را متولی، مدیرعامل یا دیگر متصدیان قانونی برعهده دارند.

به این ترتیب مشخص می شود مخالفت برخی از فقیهان که خمس را واجب تبعدی دانسته اند و حتی بر آن ادعای اجماع کرده اند - مانند آنچه در کتاب المرتقی آمده است: «المفروض أن الخمس على تقدير وجوبه من الواجبات العبادية بالإجماع» (روحانی قمی، ۱۴۲۲ق: ص ۱۴۵) - قابل حمل به ادای آن است نه اصل تعلق آن.

۱-۳-۴. وجوب خمس بر صبی و مجنون

یکی دیگر از مباحث فقهی که مضانّ اشاره به مطلوب ماست، مسئله ۸۴ عروة الوثقی است: جایی که سید یزدی رحمته الله عقل و بلوغ و حرّیت را در بعضی از موارد خمس، شرط نمی داند: «الظاهر عدم اشتراط التكليف و الحرية فى الكنز و الغوص و المعدن و الحلال المختلط بالحرام و الأرض التى يشتريها الذمى من المسلم فيتعلق بها الخمس» (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۷ق: ص ۴۰۲). بزرگان نیز به این نکته اشاره کرده اند که آنچه از ادله خمس برمی آید، تعلق خمس به این اموال و منافع است و مالک و منتفع نقشی در تحقق موضوع ندارند؛ بنابراین، شرایط عمومی تکلیف در تعلق خمس مطرح نیست

(منتظری، ۱۴۰۶ق: ص ۴۷ قمی، ۱۴۱۹ق: ص ۲۴۶، روحانی قمی، ۱۴۲۲ق: ص ۲۵۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق: ص ۹۷ و ۵۷۲):

«... لظهورها فی تعلق الخمس بالأموال بما هی مع قطع النظر عن مالکها، لتعلقه بها علی نحو الحکم الوضعی - الذی لا یفرق فیہ بین المکلف و غیره - دون التکلیفی المختص بالمکلفین؛ منها آیه الخمس... فإنها ظاهرة فی تعلق الخمس بالغنیمه - من حیث هی - وضعاً من دون نظر إلی الغنم» (موسوی خلخالی، ۱۴۲۷ق: ج ۲، ص ۳۷۶).

همچنین این بزرگان در بحث عدم وجوب زکات بر صبی، به حدیث رفع استدلال کرده‌اند. مرحوم خوئی^(ع) در این استدلال مناقشه ایجاد نموده است: به این ترتیب که حدیث رفع، حکم تکلیفی یعنی وجوب را برمی‌دارد اما حکم وضعی، یعنی ثبوت زکات در اموال صبی، رفع نمی‌گردد. از آنجاکه او «ثبوت زکات» را حکمی وضعی دانسته است، به‌ضمیمه عدم فصل بین خمس و زکات در محل نزاع، می‌توان از این سخن به‌عنوان مؤید استفاده نمود؛ هرچند در ادامه به وضعی بودن خمس نیز تصریح کرده است:

«بذلک یتظهر عدم تمامیه ما ذهب إلیه المشهور من ثبوت الخمس فی مال الصبی استناداً إلی عدم ورود نصّ خاص لرفع الخمس بالنسبة إلیه، و هو حکم وضعی ثابت فی المال و أمّا عدم وجوب زکاة المال علیه فللنصّ فالمقدار الواجب خمساً خارج عن ملکه» (خوئی، ۱۴۱۶ق: ص ۲۲ و ۲۳).

به‌عبارت دیگر، هم موافقان وجوب خمس بر صبی و هم مرحوم خوئی که مخالف با آن است، درباره وضعی بودن حکم خمس توافق دارند و نزاع در شمول دلیل رفع نسبت به احکام وضعی است.

در بحث عدم تمکن از ادای زکات و استقرار وجوب آن نیز آمده است:

اگر مکلف توان ادای خمس و زکات را نداشته باشد، این عجز مانع از تحقق تکلیف نیست زیرا آنچه از جانب شارع جعل شده، حکمی وضعی است که به مقتضای آن شرکت یا حقی برای مستحقان زکات و ارباب

خمس پدید می‌آید، در نتیجه، هر زمان که تمکن از ادا حاصل شد، باید پرداخت شود (منتظری، ۱۴۰۶ق: ص ۱۲۴).

۱-۳-۵. ویژگی خمس مال مختلط

یکی دیگر از مسائل خمس که تعبیرهای واضحی از فقیهان شیعه را در ارتباط با وضعی بودن آن به دست می‌دهد، بحث خمس مال حلالِ مخلوط به حرام است. در این باره فرموده‌اند:

«تفاوت عمده‌ای که این بخش با دیگر اقسام خمس دارد آن است که در خمس معروف، تعلق حق نسبت به اموال و منافع، وضعی است و به تبع آن، حکمی تکلیفی پدید می‌آید که همانند دیگر حقوق مالی، باید ادا شود؛ اما در مال حلالِ مخلوط به حرامی که نه مقدار مال حرام و نه صاحب آن مشخص نباشد و هیچ راهی برای تخلص از حرام باقی نماند، شارع مقدس امری تکلیفی صادر فرموده مبنی بر اینکه مالک خمس مالش را بپردازد تا از آثار و تبعات حرام متیقن‌رهایی یابد (موسوی خلیلی، ۱۴۲۷ق: ص ۴۳۹ و هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق: ص ۳۰۷).

این تعبیر نیز صریح در مطلوب است و وضعی بودن اصل تعلق خمس به اموال و منافع را ثابت می‌کند؛ گرچه همان‌گونه که قبلاً نیز مطرح شد، تعلق خمس، حکمی تکلیفی است و لزوم قصد قربت در هنگام ادا، بحث دیگری است و به موضوع بحث ارتباطی ندارد.

۱-۳-۶. اجتماع دو خمس یا چند مالک

موضوع دیگری که مبنای وضعی بودن خمس را تقویت می‌کند، مسئله ۸۲ عروۃ است. در این مسئله، در ارتباط با کسی که دو عامل خمس در او جمع شود (مثلاً استخراج معدن یا جواهر دریا را کسب و کار خود قرار داده است) این پرسش وجود دارد که آیا دو وظیفه برعهده اوست؟ در پاسخ می‌فرماید: «لو جعل الغوص أو المعدن مکسبا له کفاه إخراج

خمسهما أولاً و لا یجب علیه خمس آخر من باب ربح المكسب بعد إخراج مؤونة سنته» (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۷ق: ص ۴۰۲).

قبل از ملاحظه توضیح فقیهان بزرگوار، می توان به این نکته اشاره نمود که اصل در اوامر شرعی همواره یکسان نیست. اگر حکم تکلیفی باشد، اشتغال ذمه یقینی به دو تکلیف نیازمند فراغ ذمه یقینی است و با یک امتثال، یقین به برائت حاصل نمی شود، لذا اصل در تکالیف شرعی عدم تداخل است.

اما وقتی سخن از آثار و عوارضی باشد که مستقیماً به فعل مکلف ارتباط ندارد و ناشی از امور اعتباری یا تکوینی است، تداخل اسباب مانعی نخواهد داشت: بدین گونه که چندین سبب را که اثر یکسانی ایجاد می کنند می توان یک سبب در نظر گرفت و همانند ملاقی با چند نجاست، با یک بار تطهیر، آثار همه آنها را برطرف نمود.

حاشیه نویسان عروءه با اشاره به این نکته در بحث وظیفه کسی که دو عنوان خمس برای او جمع شده است، به وضعی بودن حکم خمس تصریح کرده و فرموده اند: «لأنّ ثبوت الخمس مفاد وضعی قابل للتداخل و لیس حکماً تکلیفياً، فیثبت خمس واحد فی المال الواحد بسببین و عنوانین، نظیر ثبوت النجاسة فی الملاقی لنجاستین» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ص ۱۱۴).

بحثی شبیه به همین مطلب در بحث تعدد مالکان نیز مطرح شده است: به این مضمون که اگر چندین نفر مشترکاً در استخراج گنج یا معدن مشارکت داشتند، آیا لازم است سهم هر یک از آنها به حد نصاب برسد یا خیر؟ صاحب عروءه فرموده است: «إذا اشتَرَک جماعة فی الإخراج و لم یبلغ حصّة کلّ واحد منهم النصاب و لکن بلغ المجموع نصاباً فالظاهر وجوب خمسة». این عبارت به خودی خود می تواند دلیلی روشن بر وجوب خمس شرکت های فقهی باشد؛ زیرا در این نوع شرکت ها، شخصیت حقوقی پدید نمی آید و جز افراد شریک، و اموال و منافع هر یک از آنان، سرمایه و منفعتی برای شرکت لحاظ نمی گردد.

علاوه بر آن، ملاک و مناطی که مدّ نظر فقیهان بوده و در حواشی عروّه ذکر شده است، کاملاً مفید بحث ماست؛ زیرا وضعی بودن حکم خمس و تعلق آن به مال استخراج شده - فارغ از صلاحیت تکلیفی هر یک از مالکان - در شرح آن مطرح شده است: «لأنّ وجوب الخمس وضعی، مناطه بلوغه هذا الحدّ» (اشتهاردی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۷۰).

۱-۳-۷. دلیل روایی

گرچه در ادامه، سند و دلالت روایات را با تفصیل بیشتری بررسی خواهیم کرد، ولی در این قسمت برای بیان بخشی از استدلال درباره وضعی بودن حکم خمس، لازم است به تعدادی از روایات نیز که بزرگان فقه به آنها استناد کرده‌اند، فهرست وار اشاره کنیم:

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ... فَإِنَّ لَنَا خُمْسَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ص ۵۴۵)؛

- سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِيمَا يَخْرُجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ الْبَحْرِ وَ الْغَنِيمَةِ... الْخُمْسُ. (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ص ۲۹۰)؛

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ...» (همان، ص ۲۹۱)؛

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الثَّانِي عليه السلام: «... الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَثُونَةِ» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۲۳)؛

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «كُلُّمَا كَانَ رِكَازًا فِيهِ الْخُمْسُ» (همان، ص ۱۲۲)؛

- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام [فيما يَخْرُجُ مِنَ الْبَحْرِ]: «إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ دِينَارًا فِيهِ الْخُمْسُ» (همان، ص ۱۲۴)؛

- و غیر ذلک مما هو کثیر جدا تغنی کثرتها عن ملاحظه اسنادها، و ظاهر الجمیع ان الخمس من الاحکام الوضعیة التي متعلقه نفس المال، فلا فرق فیها بین المکلف و غیر المکلف - کالضمانات و شبهها - بل الخمس مستقر فی نفس المال، اما بعنوان الشركة كما هو المختار او بعنوان الحق. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق: ص ۴۲۲؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۷ق: ج ۲، ص ۳۸۹).



تنها موردی که برخی از فقیهان در آن تردید کرده‌اند، زمین خریداری شده توسط کافر ذمی است، چون در روایات با تعبیر «فإنَّ علیهِ الخمس» مطرح شده که ظهور در تکلیف دارد؛ البته در این ظهور مناقشه شده است، زیرا از واژه «علی» در دیون و ضمانات مالی نیز استفاده می‌شود: مانند «علی الید ما أخذت حتّی تؤدی» که بیانگر حکم تکلیفی نیست (سبحانی، ۱۴۲۴ق: ص ۳۸۴). همچنین، در این باره در مستمسک عروة تفصیل داده شده به این ترتیب که: «استعلاء اگر در افعال استفاده شود، ظاهر در حکم تکلیفی و اگر در اعیان به کار رفته باشد مقتضی حکم وضعی است و مانحن فیه از قبیل اعیان است؛ از این رو، ظهور وضعی بودن کلیه اقسام خمس، بلا اشکال خواهد بود» (طباطبائی حکیم، ۱۴۱۲ق: ص ۵۶۵).

حاصل کلام آنکه، خمس، مالیاتی بر خود اموال و منافع است و این عناوین هفت‌گانه ذکر شده در روایاتی که فهرست شد، صرفاً اسبابی برای تعلق خمس هستند: خواه مالک بالغ و مکلف باشد، خواه نباشد. تعلق خمس به منافع همانند تعلق حق گمرک به اموالی است که وارد کشور می‌شود و شرایط تکلیف درباره واردکننده لحاظ نمی‌گردد. مضمون روایات خمس بیش از آن نیست که خمس به این عناوین تعلق می‌گیرد حتی اگر مالک و منتفع فاقد شرایط تکلیف باشد (سبحانی، ۱۴۲۴ق: ص ۳۸۴).

اشکالی که مطرح می‌شود این است که نمی‌توان از اطلاق روایات معدن چنین استفاده نمود، زیرا در مقام بیان استخراج‌کننده نبوده‌اند. در پاسخ گفته می‌شود که مراد از اطلاق در این بحث، آن است که معدن بنفسه موضوع خمس قرار گرفته است یعنی همانند دیگر موضوعات خارجی است که موضوع احکام وضعی قرار می‌گیرند: مانند آنکه اگر گفته شود آب چاه مطهر است، دلالت دارد بر مطهر بودن آب چاه، خواه استخراج‌کننده آب، کافر باشد یا مسلمان، مکلف باشد یا نه؛ یا آنکه گفته شود خون نجس است، فرقی بین ذابح نیست که چه ویژگی‌هایی داشته باشد.

در این موارد اعیان خارجی من حیث‌هی، موضوعات احکام وضعی قرار گرفته‌اند و همین بیان نیز درباره اموال و منافع مطرح است؛ زیرا مشارکت صاحبان خمس یا حق

آنان در معدن یا دیگر متعلقات خمس، حکمی وضعی است و در تشریح، دائرمدار موضوع است و حتی منتزاع از حکم تکلیفی هم نیست که به وجود مکلف نیاز داشته باشد؛ هر کس معدن را استخراج کند، این حق به معدن تعلق می‌گیرد و باید از او گرفته شود (موسوی خلخالی، ۱۴۲۷ق: ص ۱۸۴).

۱-۳-۸. مخالفان

این مبنا مخالفانی نیز دارد که معتقدند خروج خمس و زکات از ملک مالک، مستفاد از امر به پرداخت آن است و گرنه در ادله شرعی، حکمی وضعی که دلالت بر تملک فقرا بر نصیب آنان کند وجود ندارد؛ آنچه هست، برگرفته از حکم تکلیفی به پرداخت است (اشتهاردی: ص ۳۹۸). اما باتوجه به ادله و اقوالی که مطرح شد، مبنای مشهور نزد فقیهان، وضعی بودن حکم تعلق خمس به اموال و منافع است و چنانچه گذشت، حکم تکلیفی به ادا، برگرفته از این حکم وضعی است.

در ادامه به آیات و روایاتی می‌پردازیم که در بحث خمس مطرح می‌شود و دلالت آنها بر لزوم ادای خمس منافع شرکت‌ها و مؤسسات را بررسی خواهیم کرد.

۱-۳-۸-۱. دلیل نخست: قرآن کریم

الف. آیه ۴۱ انفال: ﴿وَعَلِمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...﴾

براساس بحث‌های مفصلی که در ابتدای کتاب الخمس ذکر می‌شود - و ما فعلاً آن را مفروغ‌عنه می‌دانیم - تعبیر «غنمتم» به غنائم جنگی اختصاص ندارد و مطلق منافع را دربر می‌گیرد؛ حال لازم است تطبیق این حکم بر سود شرکت‌ها و منافع مؤسسات بررسی و اثبات شود.

آنچه در این آیه شریفه مانع استدلال مطلوب شده، کلماتی همچون «اعلموا» و «غنمتم» است که حتی بر مبنای قبول شخصیت حقوقی، شرکت‌ها و مؤسسات را دربر نمی‌گیرد؛ زیرا عناوین و جهات عام، مخاطب تکالیف شرعی واقع نمی‌شوند.^۴ اما پرسش مهم این است که آیا ادله خمس بیانگر حکمی تکلیفی هستند تا لازم باشد که مخاطب تکلیف را روشن کنیم؟

در سطرهای پیشین پاسخ این پرسش اساسی با ارائه شواهد پرشماری از اقوال و ادله بیان شد و نتیجه گرفتیم که «تعلق خمس به اموال و منافع تکلیف شرعی نیست بلکه صرفاً حکمی وضعی است». به‌دیگری بیان، لازم نیست اثبات کنیم شرکتی که منفعتی نصیبش شده، مخاطب فعل «غنمتم» است، چون ضمیر «تُم» ویژه مخاطبان عادی بوده، استعمال آن در غیر عاقل نیازمند قرینه است؛ اما وقتی مبنای شخصیت حقوقی را پذیرفتیم و شرکت را به‌عنوان یک شخص مستقل، اعتبار کردیم، سپس اموال فراوانی را به ملکیتش درآورده، او را در سود و زیان مستقل کردیم، چگونه از حکم وضعی «تعلق حق مالی در منافع یک شخص منتفع» خارجش می‌کنیم و او را مدیون به صاحبان خمس نمی‌دانیم؟

این بیان از آیه شریفه نیز استفاده می‌شود که فرمود: ﴿لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ یعنی «بدانید همانا یک‌پنجم منافع شما برای خدا و رسول و... است». مدعای اصلی این پژوهش آن است که ذکر مخاطبان بشری در این آیه و دیگر ادله، موضوعیت ندارد و مناسبات و وجوب خمس، حصول ربح و منفعت است - که در صحیحہ عبداللہ بن سنان به‌وضوح قابل استفاده است - بنابراین، رفع ید از اطلاق این حکم وضعی نیازمند دلیل است.

ب. آیه ۷ سوره حشر: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ ...﴾

برخی از کتاب‌های معروف فقهی همچون مهذب (ابن فهد، ۱۴۰۷ق: ص ۵۵۶)، محاضرات (حائری یزدی، ۱۴۱۸ق: ص ۸۵۹) و کتاب الخمس (میلانی، ۱۳۹۵ق: ص ۹) این آیه را از ادله وجوب خمس دانسته‌اند و به‌تعبیر محقق حائری، تعلیل ذیل آیه بر ظهور معلل له حاکم است؛ یعنی از آنجاکه خداوند متعال خواسته است اموال و ثروت‌ها در میان صاحبان منافع منحصر نماند و حقوق مالی مشخصی از آنها به‌دست صاحبان خمس برسد، ظهوری که ممکن است در مورد مکلفان این حکم شرعی به ذهن برسد و آنان را محدود به افراد بشری قرار دهد، از بین رفته و هر جا که مال و منفعتی حتی نزد اشخاص حقوقی جمع‌آوری شود، مشمول خمس می‌گردد.

ممکن است اشکال شود که ذیل آیه و خطابات فراوان آن موجب ظهور آیه در

اختصاص به مکلفان عادی و مانع تسری حکم به شرکت‌ها و مؤسسات است؛ پاسخ آن است که مستشکل، حکم وجوب خمس را حکمی تکلیفی در نظر گرفته و در نتیجه، انواع خطاب‌ها و آیات و روایات خمس را بر محور افراد عادی و اشخاص حقیقی می‌بیند؛ اما محور استدلال ما بر جنبه «وضعی بودن حکم خمس» تمرکز دارد و هر جا که ملکیت و منفعتی صدق کند، اطلاقی که از حیث «غنیمت بردن» و «حق داشتن صاحبان خمس بر منافع» به دست می‌آید، شامل حال موضوع خواهد شد؛ بنابراین، اخراج شخصیت حقوقی از ذیل این استدلال به دلیل قوی نیاز دارد.

۱-۳-۸-۲. دلیل دوم: روایات

- روایت نخست: صحیحۃ این‌راشد

ما رواه الشيخ بإسناده، عن علي بن مهزيار قال: قال لي أبو علي بن راشد، قلت له: أمرتني بالقيام بأمرک و أخذ حَقَّک فأعلمتُ موالیک ذلک فقال لی بعضهم: و أی شیء حَقَّه؟ فلم أدرك ما أجيبه! فقال: علیهم الخمس، فقلت: ففی أی شیء؟ فقال: فی أمتعتهم و ضیاعهم قال: و التاجر علیه و الصانع بیده فقال: ذلک إذا أمکنهم بعد مؤنتهم (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۲۳).

ابن مهزیار دارای توثیق خاص شیخ و طریق به او نیز صحیح است؛ شخص راوی نیز حسن بن راشد ابوعلی بغدادی، ثقة است. اضمار در سند مانع صحت این روایت نیست؛ زیرا گرچه ابوعلی ابن راشد روایاتی از امامین جوادین علیه السلام نقل کرده اما وکیل حضرت امام هادی علیه السلام بوده است و از سیاق پرسش این روایت نیز بر می‌آید که از آن حضرت نقل کرده است.

استدلال به این روایت مترتب بر اطلاق «فی أمتعتهم و ضیاعهم» است، زیرا حضرت علیه السلام پس از پرسش راوی که از حق امام پرسید، بدون قید خاصی، امتعه یعنی بهره‌مندی‌های افراد، و ضیاع و وسائل کسب و زندگی آنان را مشمول خمس معرفی کردند، البته پس از اخراج مؤونه و هزینه‌های متعارف. با قبول مبنای شخصیت حقوقی و

مشروعیت مالکیت و انتفاعات مختلف شرکت‌ها، در مواردی که حکمی ویژه انسان‌ها نباشد و دلیلی بر اختصاص نداشته باشیم، تخصیص این وجوب، موجه نیست.

بنابر آنچه قبلاً نیز اشاره شد، حضرت علیه السلام با تعبیر «علیهم الخمس» حکمی وضعی را بیان فرمودند که دائرمدار صلاحیت موضوع و اهلیت تکلیف نیست.

- روایت دوم: صحیح‌ه سماعه

رواه الکلینی عن علی بن ابراهیم، عن ائیه، عن ابن اُبی عمیر، عن الحسین بن عثمان، عن سماعه قال: سألت اُبا الحسن علیه السلام عن الخمس فقال: «هو فی کلّ ما أفاد الناس من قلیل أو کثیر». (کلینی، ۱۴۰۷ق:

ص ۵۴۵)

رجال این سند همگی دارای توثیق خاص هستند مگر ابراهیم بن هاشم قمی که با قرائن متعدد و موارد فراوانی از کلیات توثیق، به وثاقت او اطمینان حاصل می‌شود.^۵

دلالت این روایت شریفه صراحت کامل در عموم منافع و سودهای مردم دارد و براساس راهی که مکرر بیان شد، پس از اثبات خمس منافع، نوبت به قیود و مشخصات موضوع می‌رسد؛ ادعای ما این است که تعبیر «ناس» در این روایت، قید احترازی نیست و همان‌گونه که در اقوال و مبانی پیشین مرور کردیم، نمی‌تواند جنس حکم را از منافع غیر ناس نفی کند، زیرا حکم دائرمدار فوائد است نه فایده‌برندگان.

به‌دیگر بیان، امام علیه السلام با تعبیر «فی کلّ ما أفاد الناس» خمس را همچون دیگر احکام وضعی می‌دانند که با ثبوت موضوعی که بتواند بر آن بار شود، دیگر مانعی برای تحقق ندارد؛ بنابراین، به‌فرض قبول مشروعیت شخصیت حقوقی شرکت‌ها و ذمه و ملکیت مستقل آنها، حکم وضعی تعلق خمس جاری می‌شود.

اگر اشکال شود که عدم مانع برای تحقق حکم کافی نیست و مدعی نیازمند مقتضی صریحی برای اثبات خمس شرکت‌هاست، جواب می‌دهیم که دلیل ما از چند مقدمه تشکیل شده است (سبحانی، ۱۴۲۰ق: ص ۳۹۹):

۱. سیره و ارتکاز عقلا آن است که دیون و حقوق مالی، مختص انسان‌ها نیست و بدون هیچ غرابتی، شخصیت حقوقی را طرف دین و معامله قرار می‌دهند؛
۲. شارع نیز این سیره را تقریر نموده و عناوینی مانند مسجد، سادات و بیت‌المال، در ابواب مختلف فقهی داین یا مدیون شناخته شده‌اند؛
۳. امکان بیان موضوع محل نزاع ما، یعنی شخصیت حقوقی شرکت‌ها در آن زمان وجود نداشته و برای مخاطب قابل فهم نبوده است؛
۴. طبق این صحیحه، حضرت علیه السلام هر منفعت کم و زیادی را مشمول خمس دانستند؛ به عبارت دیگر، هر جایی که منفعتی حاصل شود، لازم است خمس آن پرداخت شود.

- روایت سوم: صحیحۀ عبدالله بن سنان

[محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن] الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً. و رواه الشيخ یاسناده عن الحسن بن محبوب (شیخ صدوق، ۴۱۳ق: ص ۴۰؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۲۴).

این حدیث شریف دو طریق دارد که هر دو صحیح‌اند؛ اما نکته مهمی در دلالت آن وجود دارد؛ زیرا حضرت علیه السلام خمس را منحصر در غنائم کردند و هیچ چیز دیگری را مشمول وجوب خمس ندانستند و ممکن است چنین برداشت شود که مراد، غنائم جنگی است؛ اما با ملاحظه اجماع فریقین در وجوب خمس گنج و معدن -با اینکه هیچ کدام غنیمت جنگی نیستند - مشخص می‌شود که مراد این روایت، اشاره به معیار و مناط کلی برای متعلق خمس است؛ گویا حضرت علیه السلام با اشاره به آیه ۴۱ سوره انفال می‌فرمایند: معیاری که خداوند بیان فرموده، حصول هرگونه سود و منفعت است و همه موارد خمس جزء منافی است که نصیب شما می‌شود.

نکته ویژه‌ای که در این روایت وجود دارد، عدم تقیید به ناس و تاجر و انتم و غیره

است؛ مشکلی که در استدلال به آیات و روایات گذشته وجود داشت و مانع از آن می‌شد که توسعهٔ خمس از افراد عادی و بشری به شرکت‌ها و مؤسسات پذیرفته شود. گویا مشهور بزرگان فقه با توجه به آن قیود و اضافات، اصل تشریح خمس را مختص مکلفان انسانی دانسته، برای توسعهٔ موارد آن دلیل خاص و قاطعی طلب می‌کنند.

اما صریح این روایت به گونه‌ای دیگر است، زیرا حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «خمس نیست مگر در منافع»؛ جمع محلی به «أل» نیز افاده عموم می‌کند و چنان که مکرر اشاره شد، احکام وضعی و دیون مالی، ذاتاً اختصاصی به افراد بشری ندارند و هر جا ذمه‌ای وجود داشته باشد، جاری و ساری خواهند شد؛ بنابراین، در صورت پذیرش شخصیت حقوقی و ذمهٔ مستقل برای برخی از شرکت‌ها و مؤسسات، خمس بر منافع آنها نیز تعلق خواهد یافت و ادعای اختصاص به افراد حقیقی نیازمند دلیل است.

تا اینجا بحث از خمس منافع شرکت‌ها بود و توانستیم با استفاده از ادلهٔ شرعی و مبانی بزرگان فقه، لزوم پرداخت خمس سود و منافی را که خارج از سهام افراد و شرکا و سهم شخصیت حقوقی شرکت‌ها و مؤسسات است، ثابت کنیم. در ادامه به خمس سرمایهٔ اولیهٔ شرکت خواهیم پرداخت.

۲. خمس سرمایه شرکت‌ها

۱-۲. بررسی مسئله

پرسش آن است که آیا مطالبی که در سطرهای پیشین گذشت، سرمایهٔ شرکت‌ها و مؤسسات را نیز دربر می‌گیرد و لازم است که سرمایهٔ شرکت پیش از آغاز فعالیت اقتصادی تخمیس شود؟

در بارهٔ شمول ادله بر سرمایهٔ شرکت، اقوال محدود و تصریحات انگشت‌شماری در اختیار داریم: مثلاً آیهٔ الله خامنه‌ای علیه السلام در پاسخ به استفتایی، پرداخت خمس سرمایه را وظیفه شرکا می‌داند نه خود شرکت (خامنه‌ای، ۱۴۲۰ق: ص ۱۶۵)؛ همچنین، آیهٔ الله سبحانه که از واجبات مالی شرکت‌ها در مجموعهٔ رسائل فقهیه بحث کرده است، کلام را

بر محور سود و منفعت شرکت متمرکز نموده و از تصریح دربارهٔ خمس سرمایه شرکت‌ها عبور کرده است (سبحانی، ۱۴۲۰ق: ۴۰۶).

بنابراین، لازم است اطلاق ادلهٔ شرعی در این زمینه با دقت بیشتری بررسی شود. از جمله روایات مهم در این بحث، صحیحهٔ ابوعلی ابن‌راشد است که در آن، امام علیه السلام و جوب خمس در مال التجاره و اجناس تاجران و صنعتگران را بیان نموده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۲۳) یا صحیحهٔ سماعه که حضرت علیه السلام فرمودند: «فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ص ۵۴۵).

مروحوم سید در عروة الوثقی پرداخت خمس سرمایه را لازم دانسته است (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۹۳) و تمام حاشیه‌نویسان عروة نیز با آن موافقت کرده‌اند. گرچه به خمس سرمایه در کتب پیشینیان اشاره نشده ولی شاید بتوان با توجه به اجماع فقیهان شیعه در وجوب خمس منافع و اینکه سرمایه نیز مجموعهٔ منافی است که از آن برای افزایش سود و منفعت استفاده می‌شود، با ضمیمه کردن ادلهٔ پیشین چنین نتیجه گرفت که پرداخت خمس سرمایه مورد اجماع فقیهان است.

به عبارت دیگر، همان‌طور که مکلف عادی لازم است پیش از شروع به تجارت، سرمایهٔ کسب‌وکار خود را تخمیس نماید (دلیل فقهی آن نیز همان ادلهٔ وجوب خمس است که ادای این حق را واجب کرده است) و از سوی دیگر، برداشت فقیهان به مکلفان عادی اختصاص ندارد و دائرمدار اموال است، بنابراین، دربارهٔ سرمایهٔ شرکت‌ها نیز همین روند صادق است.

۲-۲. پاسخ به اشکالات

در ادامه، لازم است به برخی از اشکالات وارد بر این استدلال پاسخ دهیم:

۲-۲-۱. اشکال نخست: قصور ادله از شمول شرکت‌ها و مؤسسات

طبق این اشکال، قبول شخصیت حقوقی با شمول ادلهٔ خمس همچون «اعلموا انما غنتم...» و «ما أفاد الناس من قليل او كثير» ملازم نیست؛ زیرا شخصیت حقوقی فقط

در مواردی مشروعیت دارد که به طرف دین و مسئولیت شرعی نیازمند باشیم: همچون بیت‌المال، مسجد، موقوفات و فقرا که در شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی معتبر دانسته شده‌اند. آیا شخصیتی که شارع برای مسجد قائل شده است، موجب تعمیم دیگر احکام شرعی بر آن خواهد شد؟ جواب منفی است و نمی‌توان ادلهٔ خمس را به‌صرف قبول شخصیت حقوقی شرکت، منطبق بر آن دانست.

به‌نظر می‌رسد آرای برخی فقیهان معاصر، این اشکال را تقویت می‌کند:

«از شرایط وجوب خمس در معادن این است که شخص یا اشخاصی با مشارکت یکدیگر آن را استخراج کنند، مشروط بر اینکه سهم هر یک به حدنصاب برسد و آنچه استخراج شده، ملک آنها شود، و معادنی که دولت استخراج می‌کند، نظربه‌اینکه ملک خاص شخص یا اشخاص نیست، بلکه ملک جهت است لذا شرط وجوب خمس را دارا نیست و در نتیجه، جایی برای وجوب خمس بر دولت و حکومت باقی نمی‌ماند، و این استثنایی بر وجوب خمس در معدن نیست...» (خامنه‌ای، ۱۴۲۰ق: ص ۱۴۹).

برای پاسخ به این اشکال، باید مرور دوباره‌ای بر اقوال و ادلهٔ پیشین داشته باشیم، جایی که از راه‌های گوناگون ثابت شد که در مبنای بسیاری از بزرگان فقه، تعلق خمس دائرمدار مال و منفعت است نه فرد مکلف؛ مثلاً دربارهٔ جواهری که بر روی آب یا ساحل یافت شود، فرموده‌اند:

«ویژگی غوص عرفاً دخالتی در مناط تعلق خمس که همان استغنام و فائده بردن است ندارد، بلکه عرف، تعلق خمس به جواهری که از سطح آب گرفته شود را نسبت به آن که با غوص و تلاش سخت به دست آید اولی می‌داند؛ بنا بر این خصوصیت غوص از نظر عرف و شرع ملغی است» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق: ص ۲۷۲)؛

همچنین در مسئلهٔ تعلق خمس به اموال صبی:

«اولاً رفع قلم شامل حکم وضعی هم می‌شود و ثانیاً موضوع خمس

حدوث غنیمت و فائده است، پس هر کس منفعتی دارد خمس بر او واجب است، صبی هم بعد از بلوغ، موضوع این حکم می‌شود پس خمس منافع قبل از بلوغش واجب است» (حائری یزدی، ۱۴۱۸ق: ص ۴۲۲).

امثال این نظرات، فراوان و موجب اطمینان به این است که معیار در تعلق خمس، حیثیت انسانی و شخصیت حقیقی مکلف نیست، و نظر شارع به لزوم ادای این حق مالی بوده است؛ البته پوشیدگی این نوع شخصیت‌های اعتباری در زمان‌های گذشته مانع از طرح مسئله از طرف اصحاب و تصریح به آن از سوی ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده است. این وظیفه مهم، یعنی تفریع بر آن اصول مستحکم و تطبیق عمومات و اطلاقات بر موضوعات جدید، انتظاری است که از بزرگان معاصر می‌رود.

۲-۲-۲. اشکال دوم: اشتراط تکلیف در وجوب خمس

اشتراط تکلیف در وجوب خمس، اخصّ از اشکال قبل است، زیرا برخی از متأخران، همچون صاحب مدارک و مرحوم خوئی و شاگردان ایشان، بلوغ و عقل را در تعلق خمس شرط می‌دانند (تبریزی، ۱۴۲۶ق: ص ۳۴۸؛ سبحانی، ۱۴۲۰ق: ص ۸۹).

با وجود این، مشهور فقیهان، به‌ویژه پیشینیان، بلوغ و عقل را در وجوب خمس شرط ندانسته‌اند؛ مانند مرحوم علامه در دو کتاب معروفش: «الصبی و المجنون یملکان الكنز، و یخرج الولی الخمس عنهما، و کذا المرأة، للعموم و حکى عن الشافعی: أنّ الصبی و المرأة لا یملکان الكنز و هو غلط، لأنّه اکتساب، و هما من أهله» (علامه حلی، ۱۴۱۴ق: ص ۴۱۸؛ همو: ۱۴۱۲ق: ص ۵۳۳).

گرچه این عبارت مربوط به خمس گنج است، اما تصریحی به ملاک تعلق خمس، یعنی صدق اکتساب منفعت دارد؛ نظیر همین مطلب را از فقیهان پرشماری شاهدیم: همچون شهید اول (۱۴۱۷ق: ص ۲۶۰) و میرزای قمی (یظهر منهم أنّ تعلق الخمس بما أخرج الصبی إجماعی (میرزای قمی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۹۷)) که ادعای اجماع در این مسئله را دارند و شیخ اعظم که به‌صراحت، تمکن از تصرف را شرط ادای خمس می‌داند نه تعلق آن (انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۲۷۷) و مرحوم صاحب جواهر که عبارت او، ما را به مطلوب نزدیک می‌کند:

«لمساواة بعض أدلتهم بعض أدلة الثلاثة السابقة في إفادة تعلق الخمس بالمال نفسه، و إن لم يكن صاحبه مكلفا كما لا يخفى على من أحاط خبرا بما تقدم منها، و لا ينافيه الخطابات التكليفية في البعض الآخر، كما لم ينافه في الثلاثة المتقدمة، ضرورة ظهور مورديّة المكلف فيه لا شرطيته كي يحصل التنافي، فلاحظ و تأمل جيدا، بل قد يؤيده إطلاق الفتاوى و معاهد الإجماعات» (صاحب جواهر، ١٤٠٤ق: ص ٧٨).

همچنین، بیان جامع و صریحی از مرحوم محمدنقی آملی وجود دارد که در آن رابطه احکام وضعی و تکلیفی بررسی شده است: گاهی حکم وضعی منتزع از حکم تکلیفی است؛ مانند وجوب نماز و روزه که حکم وضعی اشتغال ذمه به حق الله از آنها منتزع می شود. در مواردی هم حکم تکلیفی مترتب بر حقوق و احکام وضعی است؛ مانند اشتغال ذمه به دیون که زمینه انتزاع حکم وجوب ادای دین می گردد. حال باید به دقت بررسی شود که مسئله خمس از کدام قسم است؟ اگر آنچه ابتدائاً واجب شده است، حکم تکلیفی تعلق خمس باشد (و اشتغال ذمه منتزع از آن باشد) این مسئله مختص مکلفان خواهد بود، اما اگر از نوع دوم باشد، اختصاصی به مکلفان ندارد چون ادله احکام وضعی درباره آنها مطلق است:

«و لكن الظاهر من أدلة الخمس هو الثاني، و عليه فلا فرق بين المكلف و غيره... و لعله الى ما ذكرنا يرجع ما ذكره في الجواهر من كون الخمس من الوضعيات الشاملة لغير المكلفين» (آملی، ١٣٨٠ق: ص ١٣).

با ملاحظه آنچه نقل شد و نمونه های فراوان دیگر، اطمینان حاصل می شود که عدم تمکن شرکت از برخی تصرفات مکلفان حقیقی، مانع از تعلق خمس به اموال و منافع آن نمی شود و مدیر شرکت مسئول ادای این حق مالی و دین مهم الهی است.

۲-۳. اشکال سوم: تفکیک بین ملکیت و ثبوت خمس

اشکال آخر ملازمه بین ملکیت و ثبوت خمس را هدف قرار می دهد؛ به این تصور که صرف وجود ملکیت و منفعت، موجب توجیه خطابات شرعی نیست.

پاسخ آن است که ذکر نشدن شخصیت حقوقی از باب غرابت موضوع و استبعاد خطاب تکلیفی نسبت به غیر مکلفان است؛ اما همان‌گونه که گذشت، تعلق خمس به اموال شرکت، از قسم احکام تکلیفی مثل وجوب نماز نیست، بلکه حکمی وضعی است: مانند لزوم ادای دین؛ احکام وضعی نیز دائرمدار تحقق موضوع خود هستند، و عقل و بلوغ و اختیار در آنها شرط نیست؛ در بحث ما آنچه موضوع حکم تعلق خمس قرار گرفته، «مالک شدن و منفعت بردن» است.

در صورت قبول این مقدمه، باید پذیرفت که هر جا ملکیت و انتفاع مطرح شد، وجوب خمس نیز محقق می‌شود؛ چنان‌که آورده‌اند: «وجهی برای تفکیک بین تملک و تعلق خمس نیست» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۳ق: ص ۶۸) و برخی پس از بررسی نقش شخصیت حقوقی، حکومت را هم مالک معادن و هم موضوع ادله خمس می‌دانند، چون ملکیت امری اعتباری است و عقلاً لازم نمی‌بینند که مالک، شخص خارجی باشد و صرف شخصیت حقوقی داشتن کافی است، بلکه ذی‌العقل بودن مالک هم لازم نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق: ص ۹۸).

نتیجه بحث

پرداخت خمس سرمایه و منافع حاصل از آن، واجب است و از آنجا که برخی از شرکت‌ها و مؤسسات دارای شخصیت حقوقی مستقل هستند و سود و زیان شرکت، متفاوت با سود و زیان سرمایه‌گذاران و سهام‌داران است، ظاهر آن است که حکم وجوب خمس، علاوه بر افراد، درباره خود شرکت نیز جاری گردد؛ دلیل این تسری دو چیز است: یکی تنقیح مناط در حکم وجوب خمس و دائرمدار ملکیت و منفعت دانستن آن، و دیگری توجه به حکم وضعی و حق مالی‌ای که شارع مقدس در منافع قرار داده است. بدیهی است که احکام وضعی مشروط به اهلیت و عقل و بلوغ نیست.

البته، تمسک به این استدلال در صورتی ممکن است که از اختیارات ولی فقیه چشم‌پوشی شود؛ وگرنه، حاکم جامعه اسلامی اجازه دارد که همانند اخذ مالیات که در همه جوامع مرسوم است، در راستای حفظ مصالح عمومی، از شرکت‌ها و مؤسسات دولتی و خصوصی، خمس سرمایه و سود سالانه آنها را دریافت نماید.

پی‌نوشت:

۱. قانون تجارت جدید، باب ششم، فصل اول، ماده ۴۲۹.
۲. ماده ۳ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه، مصوب ۱۳۶۲.
۳. قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱، ماده ۵۸۷.
۴. نمونه این استفتا از آیه‌الله خامنه‌ای علیه‌السلام: «معادنی که دولت استخراج می‌کند، نظربه اینکه ملک خاص شخص یا اشخاص نیست، بلکه ملک جهت است لذا شرط وجوب خمس را دارا نیست و در نتیجه جایی برای وجوب خمس بر دولت و حکومت باقی نمی‌ماند، و این استثنایی بر وجوب خمس در معدن نیست» (خامنه‌ای، ۱۴۲۰ق: ص ۱۴۹) یا این استفتا از آیه‌الله مکارم شیرازی: «چنانچه شرکت متعلق دولت باشد مشمول خمس نیست ولی اگر متعلق به شخص باشد خمس دارد».
۵. برای نمونه: ادعای اجماع بر وثاقت او توسط سیدابن طاووس در فلاح السائل، کثرت روایات او (بیش از شش هزار روایت) و اعتماد علی بن ابراهیم در ۶ هزار و ۲۱۴ روایت بر او، اعتماد کلینی در این روایات، وقوع در اسناد تفسیر قمی و کامل الزیارات، اعتماد قمین بر وی و دیگر قرائن.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آملی، میرزامحمدتقی (۱۳۸۰ق)، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ج ۱۱، تهران، بی نا.
۳. ابن فهد (جمال الدین احمد حلّی) (۱۴۰۷ق)، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴. اشتهااردی، علی پناه (۱۴۱۷ق)، مدارک العروة، ج ۲۳، تهران، دار الأسوة.
۵. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۵ق)، کتاب الخمس، قم، کنگره جهانی شیخ انصاری.
۶. بروجردی، سیدحسین طباطبائی (۱۴۲۳ق)، رساله فی الخمس، قم، مرکز فقهی ائمة اطهار علیهم السلام.
۷. تبریزی، جواد (۱۴۲۶ق)، منهاج الصالحین، ج ۱، قم، مجمع الإمام المهدی.
۸. حائری، سیدکاظم (۱۳۶۸)، «ملکیة الشخصیات الحقوقية»، التوحید (عربی)، ش ۴۳.
۹. حائری یزدی، مرتضی (۱۴۱۸ق)، کتاب الخمس، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. خامنه ای، سیدعلی حسینی (۱۴۲۰ق)، اجوبة الإستفتانات، بیروت، الدار الإسلامية.
۱۱. خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۵)، الرسائل، قم، اسماعیلیان.
۱۲. خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۶ق الف)، صراط النجاة، قم، مکتب نشر المنتخب.
۱۳. _____ (۱۴۱۶ق ب)، فقه العترة فی زکاة الفطرة، قم، حسینی جلالی (شرح و نشر اثر).
۱۴. روحانی قمی، سیدمحمد (۱۴۲۲ق)، المرتقی إلى الفقه الأرقی: کتاب الخمس، قم، مولود کعبه.
۱۵. زرقاء، مصطفی احمد (۱۹۶۷م)، الفقه الاسلامی فی ثوبه الجدید، ج ۳، دمشق، دارالفکر.
۱۶. سبحانی، جعفر (۱۴۲۰ق)، رسائل فقهیة، ج ۷، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم.
۱۷. _____ (۱۴۲۴ق)، الخمس فی الشریعة الإسلامية الغراء، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۸. شهید اول (محمدبن مکی) (۱۴۱۷ق)، الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. شیخ صدوق (محمدبن بابویه) (۱۳۶۲)، الخصال، ج ۱، قم، جامعه مدرسین حوزة علمیه.

٢٠. _____ (١٤١٣ق)، من لا يحضره الفقيه، ج٢، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
٢١. شيخ طوسي (١٤٠٧ق الف)، تهذيب الأحكام، ج٤، تهران، دار الكتب الإسلامية.
٢٢. _____ (١٤٠٧ق ب)، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
٢٣. صاحب جواهر (محمدحسن نجفي) (١٤٠٤ق)، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج١٦، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
٢٤. صدر، سيدمحمدباقر (١٣٧٩)، المعالم الجديدة للأصول، قم، كنگره شهيدصدر.
٢٥. طباطبائي حكيم، سيدمحمدحسن (١٤١٦ق)، مستمسك العروة الوثقى، ج٩، قم، دارالتفسير.
٢٦. طباطبائي يزدي، سيدمحمدكاظم (١٤١٧ق)، العروة الوثقى فيما تعم به البلوى، ج٢، بيروت، مؤسسة الأعلمي.
٢٧. عبادي، محمدعلي (١٣٩٢)، حقوق تجارت، تهران، گنج دانش، چاپ سى وودوم.
٢٨. علامه حلي (حسن بن يوسف) (١٤١٤ق)، تذكرة الفقيهان، ج٥، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٢٩. _____ (١٤١٢ق)، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، ج٨، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية.
٣٠. فاضل لنكراني، محمد (١٤٢٣ق)، تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الخمس و الأنفال، قم، مركز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام.
٣١. فاضل مقداد (ابوعبدالله مقداد بن عبدالله) (١٤٢٥ق)، كنز العرفان في فقه القرآن، قم، مرتضوى.
٣٢. قسطو، جليل (١٩٧٧م)، «الدراسة المقدمة بشأن الشخصية المعنوية»، القضاء، ش١.
٣٣. قمى، سيدنقى طباطبائي (١٤١٩ق)، الغاية القصوى في التعليق على العروة الوثقى: كتاب الخمس، قم، محلاتي.
٣٤. كليني، محمد بن يعقوب (١٤٠٧ق)، الكافي، ج١، تهران، دار الكتب الإسلامية.
٣٥. محقق داماد، سيدمحمد (١٤١٨ق)، كتاب الخمس، قم، دار الإسرائ.
٣٦. مشكيني، علي (١٤١٦ق)، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم، اسوه.
٣٧. مطهرى، علي (١٤٢٦ق)، «المسائل الفقهية في مؤلفات الاستاذ المطهرى»، دراسات في علوم الإنسانية، سال دوازدهم، ش٤.
٣٨. مكارم شيرازى، ناصر (١٤١٦ق)، أنوار الفقاهة: كتاب الخمس و الأنفال، قم، انتشارات مدرسة الإمام علي بن أبى طالب عليه السلام.

٣٩. منتظري، حسينعلی (١٤٠٦ق الف)، كتاب الزكاة، ج٤، بی جا، المركز العالمی للدراسات الإسلامية.
٤٠. _____ (١٤٠٦ق ب)، كتاب الخمس و الانفال، قم، بی نا.
٤١. موسوی اردبیلی، عبدالکریم (١٣٧٩)، فقه المضاربة، قم، جامعة المفید.
٤٢. موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی (١٤٢٧ق)، فقه الشیعة، كتاب الخمس و الانفال، قم، دارالبشیر.
٤٣. میرزای قمی (ابوالقاسم گیلانی) (١٤١٧ق)، غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام، ج٤، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
٤٤. میلانی، سیدمحمد هادی (١٣٩٥ق)، محاضرات فی فقه الإمامیة: كتاب الخمس، مشهد، مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی.
٤٥. نایینی، محمدحسین (١٣٧٦)، فوائد الاصول، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
٤٦. نراقی، ملا احمد (١٤١٥ق)، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج١٠، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
٤٧. هادوی تهرانی، محمد مهدی (١٣٧٥)، «الشخصیات المعنویة فی الفقه الإسلامی - ٢»، الفكر الإسلامی، ش١٦.
٤٨. هاشمی شاهرودی، سید محمود (١٤٢٥ق)، كتاب الخمس، ج١، قم، دائرة المعارف فقه اسلامی.